زن، زندگی، آزادی، شعاری است که از آغاز اغتشاشات پاییز ۱۴۰۱ تا کنون، تبدیل به ملعبه دست رسانه‌های معاند فارسی زبان و اپوزیسیون از هم پاشیده، شده و هر روز، گرچه ناامیدتر از دیروز، اما، با بلاهتی محض و تمام نشدنی در گوشه‌ای از دنیا سیرکی خاص را با تجمعی برگزار می‌کنند و در همان سیرک به جان هم می‌افتند تا موجبات مضحکه و تمسخر خود را فراهم کنند که باز، در روزی دیگر و در جایی دیگر بتوانند با پرچم‌های مختلف از نفاق و تجزیه‌طلبی، بگویند: زن، زندگی، آزادی.

گرچه این نوع رفتار آنها یعنی «تسلسل دوری» اما، ما هم از باب آنکه کمی به مفاهیم این شعار- که فی نفسه شعار بدی هم نیست که هیچ! اتفاقا خیلی هم خوب است- بپردازیم؛ به سراغ زنی رفتیم که دوره‌های مختلف زندگی خود را متفاوت از خیلی از زنان پشت سر گذاشته و هر طور که بخواهیم زندگی او را مرور کنیم؛ جلوه‌های حقیقی «زن» بودن در«زندگی» را برای رسیدن به آن «آزادی» که خودش آن را آزادی حقیقی می‌نامد طی کرده و نه تنها، فرزند شهید است بلکه همسر شهید نیز هست و نه تنها، مدرس دانشگاه است بلکه نماینده مجلس نیز بوده و نه تنها مدیر است بلکه در مزرعه و باغ نیز کار کرده و نه تنها انقلابی مبارز است بلکه آزاداندیش است و نه تنها فعال اجتماعی و فرهنگی و قرآنی است بلکه در دامن خود فرزندانی را نیز پرورش داده و نه تنها به اذعان خودش پس از سال‌های سال انواع فعالیت خسته نیست بلکه می‌گوید اگر انقلاب و اسلام و ایران و ولایت سرباز بخواهد هر کجا که لازم باشد من با تمام وجود پای کار نظام هستم.

او «لاله افتخاری» است که شرح حالش بارها در رسانه آمده و بنا نداریم آنها را تکرار کنیم؛ بلکه به گونه‌ای دیگر او را می‌خواهیم بشناسیم. ما بعد از حدود دو هفته هماهنگی‌های لازم و لغو شدن‌های ملاقات - هر بار به عللی مختلف- در طبقه ۱۴ ساختمان کمیته امداد و در دفتر مشاور در امور بانوان رئیس‌کمیته امداد در یک بعد از ظهر که از شرقی‌ترین نقطه تهران خودمان را به غربی‌ترین نقطه رسانده بودیم به گفت‌وگو نشستیم و حلاوت لحظه به لحظه مصاحبه و تصویرسازی‌های سبک زندگی یک «زن زندگی»و یک «زن آزاد» را با خودمان برای مخاطبین به ارمغان آوردیم.

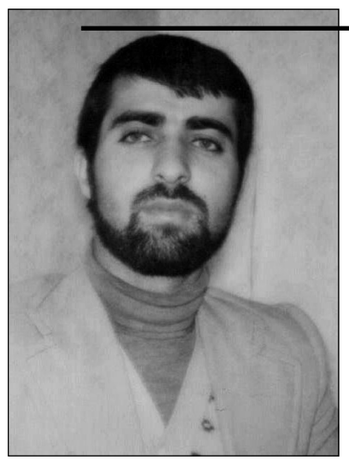

گفت‌وگو با لاله افتخاری، فعال فرهنگی و اجتماعی و نماینده سابق مجلس

مردم را باید به داشته‌ها و ارزش‌های خود توجه داد

عزیزالله محمدی(امتدادجو)

ضمن تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید؛ اگر امکان دارد هرچند چهره آشنایی برای مخاطبین هستید اما مجددا سوابق و زندگی خودتان را مرور کنید!

بنده دکتر لاله افتخاری هستم؛ همسر شهید محمد علی عامریان و فرزند شهید محمد حسین افتخاری، خادم قرآن کریم و عضوهیئت علمی دانشگاه شاهد و مشاور ریاست محترم کمیته امداد امام خمینی(ره) و دبیرکل مجمع جهانی اهل بیت(ع)، دبیرکل اتحادیه زنان مسلمان و دوازده سال خدمتگزار مردم در مجلس شورای اسلامی بودم و سایر مسئولیت‌های دیگرکه داشته و دارم.

برای شروع گفت‌وگو، با توجه به سوابق فعالیت‌های خودتان، تفاوت حضور و نقش زنان در دوره دفاع مقدس با امروز را چگونه می‌بینید؟

در مورد نقش زنان در دوران دفاع مقدس باید عرض کنم که ما باید برگردیم به ریشه این نقش. یعنی، نقش آنها در پیروزی انقلاب و به تبع آن، نقش آنها در حفظ و تداوم انقلاب که بخشی از آن به دفاع مقدس مرتبط می‌شود. آن نگاه دینی و تربیت فاطمی و زینبی و معصومی که خانم‌های ما دارند؛ یعنی تربیت مکتب برتر اقتضاء می‌کند که این خانم‌ها هر کجا که اسلام و جامعه بشری به آنها نیاز دارد وارد عرصه بشوند. در پیروزی انقلاب همین‌طور و در هشت سال دفاع مقدس همین‌طور و در تداوم آن، امروز هم همین‌طور؛ یعنی خانمی که تکلیف و وظیفه و رسالت خودش را بر اساس آموزه‌های مکتب وحی بداند در حقیقت در هرجایی به تناسب همان موقعیت وارد عرصه می‌شود.

درخصوص هشت سال دفاع مقدس ما باید خانم‌ها را تقسیم کنیم به چند گروه. یک گروه خانم‌هایی بودند که در مناطق عملیاتی و مناطقی که بعدا اشغال شدند و مشکلاتی داشتند ایستادند و مقاومت و صبر و پایداری کردند و بعضی از آنها مجبور شدند وارد کانون‌های رزمی و جنگی هم بشوند. و بعضی از آنها هم مجبور به هجرت شدند و با اشغال شهرشان به شهرهای دیگر مهاجرت کردند و سختی‌های خودشان را داشتند که شاید بخشی از آن سختی‌ها را بتوانیم در کتاب «دا» ببینیم و بالاخره مشکلاتی هم بود که آنها در محیط‌های محدود با فرهنگ‌های مختلف و دور از خانه و خانواده، مجبور شدند همه با هم زندگی کنند.

گروه دیگر خانم‌هایی بودند که در مناطق جنگی نبودند که باز خود اینها به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شدند؛ بخشی که در سپاه و بسیج و جاهای دیگر مثل بخش امدادی مسئولیت داشتند و بخش بعدی گروه موثر و اکثریتی که دارای مسئولیت سازمانی نبودند؛ بلکه دارای آن تعهد دینی و احساس مسئولیت و غیرت بودند که وارد عرصه شدند.

خاطرم هست که مثلا حسینیه «شهید افتخاری» در شاهرود یک پایگاهی بود برای جمع‌آوری کمک‌ها و برخی اقدامات برای پشتیبانی جنگ، که در آنجا کالاها و محصولاتی که مردم می‌آوردند را جمع‌آوری و گردآوری می‌کردند و به نظرم این بخش، بخش میانی بود؛ چون اولین جایی که محصولات مردم، از قبیل برنج، روغن، شکر، چای و امکانات دیگر می‌رسید، منازل ما بود و بعد از جمع‌آوری از منازل این محصولات در حسینیه شهید افتخاری دسته‌بندی و ساماندهی می‌شد.

در جای دیگر بحث بافتن البسه مورد نیاز رزمندگان بود؛ اعم از بلوز، دستکش، شال گردن، کلاه... و این کار روتینی بود که کیسه کیسه کاموا می‌آوردند و در حسینیه بین مردم توزیع می‌شد و مردم به فراخور حال این کاموها را که در جاهای دیگر هم توزیع می‌شد می‌بردند و یا با دست و یا با ماشین می‌بافتند و این را وظیفه خودشان می‌دانستند که حتی وقتی در مهمانی‌ها هم اگر حضور داشتیم؛ می‌دیدیم که خانم‌ها کاموا دستشان هست و مشغول بافتن البسه مورد نیاز رزمندگان هستند و کار پشتیبانی از جبهه را در مهمانی‌ها هم فراموش نمی‌کردند و جزء وظیفه خودشان می‌دانستند.

در بین بسته‌بندی‌ها، خانم‌ها برگه‌هایی می‌گذاشتند و پیامهای فرهنگی و اعتقادی و پشتیبانی برای رزمندگان ارسال می‌کردند تا دلگرمی به رزمندگان بدهند. مضاف بر این موارد برای آنکه در مواقع اضطرار آماده‌باشند آموزش‌های مختلفی می‌دیدند، از کمک‌های اولیه تا کار با اسلحه و میدان تیر که مجموع اینها برنامه زندگی ما بود و این چیزی بود که خانمی که می‌خواست پایبند به انقلاب باشد این موارد را جزء کارها و برنامه‌های خودش می‌دانست و نه بچه داری و نه کارهای دیگر مانع انجام این موارد نبودند.

یکی دیگر از کارهایی که خانم‌های به دور از مناطق جنگی انجام می‌دادند؛ میزبانی از مهاجرینی بود که به دلیل اشغال منازلشان آمده بودند به این شهرها. خاطرم هست که این خانواده‌های مهاجر جنگ زده که می‌آمدند، شرایط بسیار سختی داشتند و به‌طور مثال در میدان‌های تره بار که حتی به تعریف و شکل امروزی هم نبودند اسکان داده می‌شدند که طراحی آن میدان تره بار برای این کار نبود؛ و امکاناتی از قبیل امکانات بهداشتی و رفاهی هم اصلا در حد نیاز وجود نداشت اما هیچ چاره‌ای هم نبود و شرایط خاص بود که بالاخره دشمن آمده بود و هر کاری که در توان بود را باید به کار می‌گرفتیم. با توجه به شرایط سخت خانواده‌های جنگ زده این خانواده‌ها از همان میدان تره‌بار در بین خانواده‌ها مثل زمان اول اسلام که بین انصار و مهاجرین انجام شد پخش و در نهایت می‌شدند مهمان عزیز شهرستان‌های مختلف. منزل اقوام و پدر و مادر ما هم به همین نحو بود که بهترین اتاق منزل که معمولا معروف به اتاق مهمان بود را در اختیار این عزیزان قرار می‌دادیم که شاید بیشتر از یک‌سال هم طول می‌کشید که این مهاجرین مهمان خانه‌های ما بودند که البته همین عامل، با وجود تفاوت فرهنگ‌ها ایجاد همبستگی کرده بود و هنوز هم که هنوز است بعضا بعضی رابطه‌ها و روابط خانوادگی برقرار است.

یکی دیگر از کارها این بود که هر رزمنده‌ای که می‌خواست عازم جبهه بشود شاید با دغدغه‌هایی مثل خانواده و عدم انگیزه‌های خاص روبه‌رو بودند که خانم‌ها برای تقویت روحیه و انگیزه وارد کار می‌شدند و مثلا مادرها با مهر و عاطفه مادری و با تمسک به شیر مادری فرزندان را راهی می‌کردند و یا اگر خواستگاری برای دختر خانواده‌ای می‌آمد؛ شرط ضمن عقد عروس اعزام داماد به جبهه بود که مثلا شش ماه باید داماد در جبهه باشد و شش ماه در منزل که ما از این مورد در اقوام خودمان زیاد داشتیم و شروط ضمن عقد عدم ترک جبهه بود نه مثل امروز ماشین فلان و ویلای فلان و...

از سوی دیگر همسران رزمندگان حامی‌و پشتیبان رزمندگان بودند و با روحیه دادن و اطمینان خاطر بخشیدن نسبت به خانه و خانواده، آنها را حمایت می‌کردند و در بدرقه‌های رزمندگان به سمت جبهه‌ها هم نقش خانمها را شاهد بودیم.

یادم هست مادر چند شهید وقتی می‌دید که دیگر فرزندی ندارد که به جبهه اعزام کند با شور و نشاط بیشتر از قبل می‌رفت نقل و نبات برای رزمندگان می‌گرفت و رزمندگان را بدرقه می‌کرد و می‌گفت شما فرزندان من هستید.

و از طرف دیگر وقتی که رزمندگان چه در قالب جانباز یا شهید بر می‌گشتند؛ یک برنامه روزمره‌ای داشتیم که هفته‌ای دو یا سه روز به تشییع جنازه شهدا می‌رفتیم و صبح اول وقت همه خانم‌ها کارهای خودمان را می‌کردیم و سر ساعت مشخصی در مراسم تشییع شهدا حاضر می‌شدیم و نکته قابل توجه این است که هیچ‌کدام از خانم‌ها، فرزندان کوچک خودشان را هم از خودشان جدا نمی‌کردند و این‌طور نبود که بچه‌های کوچک را در منزل دیگران و یا به‌پرستار بسپارند؛ بلکه بچه‌ها را با خودشان می‌آوردند و بچه درس زندگی و ایثار و مقاومت می‌گرفت و به فراخور همین، بچه‌ها بازی‌هایشان هم به همین شکل بود.

بچه‌های خود من گاهی اوقات که در خانه و یا با همسن و سال‌های خودشان بازی می‌کردند، یک صندلی تاشو می‌گذاشتند و روی آن یک بالشت و ملافه‌ای می‌کشیدند و با توجه به اینکه از بس به مراسم تشییع جنازه شهدا آمده بودند «لااله الا الله» می‌گفتند و بازی تشییع شهید در خانه انجام می‌دادند واین یکی از بازی‌های روزمره آنها بود. و گاهی با استفاده از وسایل دیگر، نقش پدر و مادر شهید را هم در خانه بازی می‌کردند و یا سخنرانی می‌کردند. یعنی بچه‌ها مرتب هفته‌ای چند روز با حضور در تشییع شهدا درس عملی می‌گرفتند و خانواده‌ها هم کوتاه نمی‌آمدند که بگویند مثلا ما چند تا فرزند خردسال داریم و همواره در تشییع شهدا حضور داشتند.

مادر من با توجه به نقش محوری که داشت خیلی مورد توجه مردم بود و علاوه‌بر تشویق خانواده‌ها و جوانان و آقایان برای رفتن به جبهه، خانواده‌ها را توصیه به این می‌کرد که در ازای هر فرزندی که شهید می‌شود؛ فرزند دیگری هم‌نام او بیاورند تا جای این شهید را فرزند بعدی پر کند و اینها در حقیقت به خاطر آن رسالتی که احساس می‌کردند؛ فرزند جدیدی به دنیا می‌آوردند و جای آن شهید پر می‌شد که این مشتی بر دهان دشمن بود که به هر حال، اگر یکی بردی دو تای دیگر به‌جای او آمده.

از یک طرف دیگر برنامه‌های مختلف دیگری بود که دیدار با خانواده شهدا و جانبازان صورت می‌گرفت و ضمن دلجوی تلاش می‌شد که مشکلاتشان حل شود.

من یادم هست در روستای ما شهید عزیزی بود که فرزندی نداشت و نذر کرد که اگر بچه‌دار شود به جبهه برود، خداوند در یک سال دو فرزند دوقلو به او داد و سال بعد هم سه قلو. یعنی در عرض دو سال صاحب پنج فرزند شد که ایشان با پنج فرزند زیر دوسال شهید شد و معلوم بود که یک مادر جوان به یک مرتبه نمی‌تواند پنج فرزند را نگهداری و تربیت کند؛ به همین دلیل خانم‌های دیگر هم همه کمک می‌کردند و در همه کارها از نگهداری تاپرستاری و... همه احساس مسئولیت داشتند تا این خانواده بتواند خودش را حفظ کند و همه در واقع یکی شده بودند و کسی منتظر و یا تماشاگر نبود که کس دیگری به آن خانواده کمک کند بلکه هرکس این کمک کردن را وظیفه خودش می‌دانست.

برگزاری جلسات قرآن بین خانم‌ها برای تقویت همبستگی و تقویت اعتقادات وجود داشت که وجوه عملی آن را در کمک به رزمندگان و خانواده‌های آنها می‌دیدیم. مثلا اگر عزیز کشاورزی در جبهه بود همه کمک می‌کردند تا محصول او برداشت شود و خراب نشود؛ و یا زمین‌ها و مزارع و باغ‌هایی که وجود داشت؛ با مدیریت همسر آن مالک رزمنده که دارای زمین و مزارع و باغات بود محصول برداشت و به جبهه ارسال می‌شد.

کارهای دیگری هم بود که مثلا پزشکان وپرستاران خانم می‌رفتند و در جبهه کمک می‌کردند و عزیزانی هم بودند که زندگی و همسر و فرزندان خودشان را گذاشتند و از شهرهای مختلف رفتند جبهه برای هر کاری که از دستشان بر می‌آید.

اگر کتاب «چایخانه» یا «حوض خون» را مطالعه کنیم شرح حال همین عزیزانی است که آرامش و آسایش و امنیت و خانواده را گذاشتند و رفتند تا پتوها و لباس‌های خونین و حتی شیمیایی شده رزمندگان را بشویند و ۲۴ ساعته کار می‌کردند و بعضا دقیقا در مناطق جنگی بودند و این‌جا دقیقا جایی بود که شکل دیگری از مهاجرت شکل گرفته بود و متفاوت از هر مهاجرت دیگر بود که نه به مناطق خوش آب و هوا و یا ویلا و... بلکه با خانواده به جبهه مهاجرت کرده بودند و در سرما می‌لرزیدند و لباس‌ها را می‌شستند و گاهی اوقات لباس شیمیایی یک رزمنده حتی عارضه بر شوینده وارد می‌کرد و علی رغم آن لباس‌ها شست‌وشو و اتو و رفوع و ترمیم می‌شد و در بعضی مواقع از مابین لباس‌ها، باقی مانده اعضاء بدن یک شهید مثل انگشت یا تکه‌ای از بدن او در می‌آمد که حتی امکان داشت آن لباس را در همان حال مادر همان شهید شست‌وشو می‌داد و در واقع تکه‌ای از بدن جوان خودش را پیدا می‌کرد و قرص و محکم می‌ایستد و از دیگران می‌پرسید که آیا امکان دارد صاحب این لباس زنده باشد و دیگران می‌گفتند: نه! اما او می‌ایستاد و کارش را با اعتقاد انجام می‌داد و حتی در تشییع فرزندش هم به دلیل حضور در آن رختشورخانه شرکت نمی‌کرد؛ همه ما می‌دانیم که بزرگ‌ترین عاطفه‌ای که برای انسان موجود است عاطفه مادر به فرزندش است؛ اما او نمی‌رفت حتی در تشییع جنازه فرزندش شرکت کند و این‌طوری بود که جنگ ما در حقیقت پیروز شد و رزمندگان ما خدای نکرده اگر سستی هم می‌خواستند احساس کنند از غیرت این خانم‌ها غیرتشان تقویت می‌شد و می‌ماندند.

از بین همه این سرفصل‌هایی که ذکر کردید خود شما بیشتر در کدام بخش فعالیت می‌کردید و نقطه عطف فعالیت‌های شما در آن دوران چه بود؟

من سه تا بچه خردسال داشتم. و علاوه‌بر نگهداری و تربیت بچه‌ها، کلاس‌هایی را که برای خانم‌ها برگزار می‌کردیم مدیریت می‌کردم و تقویت روحیه آنها و کمک به اعزام رزمندگان به جبهه‌ها را انجام می‌دادم و همین‌طور جمع‌آوری کمک‌های مردمی را بر عهده داشتم که هر چند منزل ما زیاد بزرگ نبود اما از همان ظرفیت هم استفاده می‌کردیم.

بخش دیگر فعالیت‌های من آموزش دفاعی و کمک‌های اولیه بود و حتی کارهای بافتنی را هم انجام می‌دادم که منافاتی با بچه داری و موضوع تربیت آنها نداشت؛ هرچند همسرم شهید عامریان مخالف امر بافتنی و یا خیاطی برای منزل بود و ترجیح می‌داد که به جای اختصاص این زمان برای بافتن، به امور خانه و بچه‌ها رسیدگی شود و معتقد بود که این کار و رسیدگی به بچه‌ها هم زمان کارهای سنگینی هستند و می‌گفت ملزومات این‌چنینی را خودش تامین می‌کند؛ اما چون این بافتنی‌ها مربوط به رزمندگان بود مانع این کار هم نمی‌شد و من کلاه و دستکش و شال گردن و... هم می‌بافتم و یا دوخت و دوز مربوط به لباس‌های رزمندگان را انجام می‌دادم.

یکی دیگراز فعالیت‌های من جمع‌آوری محصول و میوه از زمین و باغات پدرم و ارسال آنها به جبهه بود که این باغ و زمین‌ها اهداء به جبهه شده بودند. و همین‌طور تهیه پیام‌های دینی و فرهنگی برای رزمندگان هم بود که مابین بسته‌بندی‌ها برای رزمندگان ارسال می‌کردیم؛ ولی از همه مهم‌تر تقویت روحیه و تشویق اهالی برای رفتن به جبهه و پشتیبانی از آن بود. همین‌طور حضور در تشییع جنازه‌ها و حضور در جمع خانواده شهدا ازعمده فعالیت‌های آن دوران بنده محسوب می‌شد.

چون خانواده‌ای بودیم که شهدای زیادی داشتیم برنامه روتین من همین بود که مرتب به خانواده‌های شهدا سرکشی داشتم و علاوه‌بر همسر و پدرم، چهار شهید دیگر نیز از بستگان نزدیک داشتیم و به نسبت فامیلی شهدای دیگری هم بودند تعدادشان زیاد بود و یکی از بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین دغدغه‌های من دادن خبر شهادت یک شهید به خانواده او بود که این خیلی کار سختی بود و چون با فاصله‌های زمانی کم، پیکر شهدا و خبر شهادت آنها می‌آمد؛ متناسب با مراسم هر کدام از شهدا برنامه‌هایی داشتم که همین مراسم فرصتی بودند برای تشویق مردم برای حمایت و اعزام به جبهه.

نقطه عطف فعالیت‌های شما در آن دوران چه بود؟

قطعا پدران جای خود را دارند و خیلی عزیز هستند؛ اما هر چقدر هم که پدر عزیز باشد خلأ وجود همسر سنگین‌تر است؛ چون بهانه گیری بچه‌ها را در پی دارد و موضوع مدیریت خانه است که خیلی سخت می‌شود و رسیدگی به مسائل تاسیساتی و پشتیبانی یک خانه ویلایی و یا مشکلات بچه‌ها فوق‌العاده سنگین می‌شود و مسائل دیگری مثل بیماری و دلتنگی و موضوعات اقتصادی و کارهای دیگر در خلأ همسر شرایط را فوق تحمل و طاقت می‌کند که موضوع تحصیل بچه‌ها را هم در کنار اینها بگذارید. که اینها فکر می‌کنم نقطه عطف فعالیت‌های من در آن دوران است.

فرزندان شما اکنون در چه جایگاهی از جامعه قرار دارند؟

یکی از بچه‌های من در بخش مدیریتی یکی از شرکت‌هاست. فرزند دیگرم شغل آزاد دارد و یکی دیگر هم که به گفته دیگران از مدیران بی‌نظیر نظام است متاسفانه الان بیکار است؛ و به دلیل همان توان مدیریتی با قدرت مافیا از کار بیکار شد و مافیا به خوبی می‌دانند و بلد هستند که کجا دست مدیر خوب را قطع کنند؛ او کارهایی کرده بود که بعضی افراد نتوانسته بودند از قِبَل انقلاب سوءاستفاده کنند و ایشان طبق فرمایشی هم که حضرت آقا در موقعی که اذان به گوششان می‌خوانند داشتند؛ با شجاعتی که از شهید عامریان، پدرش و پدربزرگش که دو رزمنده بودند به ارث برده در مقابل مافیا ایستاد و با ویژه‌خواری‌ها مقابله کرد.

چون اشاره کردید به مافیا، اجازه بفرمایید بخش دوم گفت‌وگو را اختصاص بدهیم به فعالیت‌های سیاسی و سمت‌های فرهنگی شما در مجلس و سایر جاهایی که حضور داشتید؛ نسبت دوره‌ای که شما در مجلس حضور داشتید را با دوره‌های بعدی و به‌ویژه دوره حاضر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ببینید! دوره‌ها متفاوت بود و من با توجه به پرسش شما مجبور هستم که پاسخ بدهم. من چون رشته ام علوم قرآنی و حدیث هست وقتی که می‌خواستم وارد مجلس شوم بعضی‌ها می‌گفتند که دیگران متخصص در امور خاص، مثل اقتصاد و جامعه هستند و شما با تحصیلات علوم قرآنی در مجلس چه کاری می‌توانی بکنی؛ من ورود به مجلس را با باور به قرآن و حدیث انتخاب کردم و- با توجه به اینکه من رتبه اول کنکور بودم و می‌توانستم رشته‌های زیاد دیگر را هم که می‌خواهم انتخاب کنم، اما قرآن و حدیث را با این باور که قرآن و حدیث همه چیز هستند انتخاب کردم- با همین باور در مجلس فعالیت داشتم.

بنابراین اگر یک نماینده در یک کمیسیون و یا دو کمیسیون به تناسب تخصص خود فعالیت می‌کرد اما قرآن باید در همه کمیسیون‌ها حاکم می‌شد و با همین نگاه که رفتم؛ سعی کردم جایگاه قرآن را در مجلس و در بین مسئولین کشور و نهاد سازی‌ها و بودجه‌ها پی گیری کنم و در پی آن فراکسیون قرآن و عترت و نماز پایه گذاری شد که من در آن فراکسیون مسئولیتی داشتم و پی گیری‌های خاص برای مصوبات داشتم که حتی همکاران اقلیت‌های دینی هم همکاری می‌کردند و جالب بود که در فراکسیون قرآن،عضو زرتشتی و مسیحی هم داشتیم و همراه ما بودند و همین‌طور آوردن بعضی از الزامات در بعضی از اسناد و نقشه راه و قوانین پنج ساله بود که در همان موقع پایه‌گذاری شد و همین‌طور قانون حمایت از شرکت‌های دانش بنیان و تجاری سازی و علائم تجاری و خدمت سربازی نخبگان و مخترعان که به شیوه‌ای مختلف از جمله خدمت در شرکت واحد و یا شرکت‌های دیگر بود؛ همگی در آن دوران شکل گرفت.

و قوانین دیگری مثل قانون استاندارد و سایر قوانینی که با همکاری معاون اطلاعات و فن‌آوری ریاست جمهوری در دولت‌های مختلف از جمله دولت نهم و دهم و یازدهم صورت گرفت که در کنار اینها اقداماتی برای حجاب و عفاف و امور زنان هم ضرورت داشت و من رفتم به کمیسیون فرهنگی، در حالی‌که من یک فرد دانشگاهی بودم در مجلس هشتم رفتم آموزش و درمجلس نهم با توجه به نیاز فرهنگی دوباره به فرهنگی برگشتم و در همانجا بحث ورزش بانوان مطرح بود که کمیته ورزش بانوان ایجاد شد و پاراالمپیک و ورزش جانبازان و معلولان را هم پی گیری می‌کردیم.

با این اوصاف آیا فرصتی برای حضور در حوزه انتخابیه داشتید؟

حوزه انتخابیه هم موضوع بسیاری مهمی‌بود که جایگاه خودش را داشت؛ اگر بخواهیم بحث تعمیق وگسترش فرهنگ دینی را انجام بدهیم فقط موضوع سخنرانی نیست بلکه باید مردم را متوجه داشته‌ها و ارزش‌های خودشان بکنیم.

در حوزه انتخابی خودم یعنی شاهرود و همین‌طور فیروز کوه و دماوند هم که به بنده واگذار شد با توجه به وجود ۱۷ نماز جمعه در دماوند و فیروز کوه، من تقریبا در ۱۴ نماز جمعه آن حوزه سخنرانی کردم و ملاقات مردمی‌و نشست با مسئولان را داشتم. و مسئولان باید بدانند که چهار گروه و حوزه این نقشه راه و قوانین وجود داشتند. (حوزه تبلیغ و ترویج، حوزه آموزش عمومی، حوزه پژوهش و اقدامات تخصصی و همین‌طور حوزه سلامت و بهداشت) که اسناد این حوزه‌ها تهیه شد و بودجه‌های لازم تخصیص یافت و همین‌طور پیگیری ۱۰ میلیون حافظ قرآن که مقام معظم رهبری فرمودند و انتظار داشتند و همه اینها انجام گرفت و خیلی دیگر از مصوبات این چنینی و مضاف بر اینها، بحث ایثار و شهادت هم بود که احساس می‌شد ما یک دینی داریم و ما اگر که این انقلاب و اگر این ثبات قدم بسیاری از عزیزان را امروز داریم؛ به‌خاطر آن است که پیام عاشورا و پیام فاطمیه به آنها رسیده و ما وظیفه داریم که این پیام را نگه داریم و به آیندگان منتقل کنیم. برای همین فراکسیون ایثارگران تشکیل شد و بنده دبیر آن فراکسیون بودم و لایحه جامع خدمات رسانی به ایثارگران را که خیلی نواقص داشت در اواخر دولت هشتم با بیش از هزار نفر-ساعت کار و مدیریت تصویب کردیم و رفع نواقص و تغییرات انجام شد و همین‌طور فراکسیون دفاع مقدس که بسیار مورد تاکید بنیاد حفظ آثار بود و حتی کار داشت به شکایت هم می‌انجامید نیز تشکیل شد و تجمیع بعضی از قوانین با همکاری وزارت دفاع هم همین‌طور انجام شد و فراکسیون فرزندان شاهد که حضرت آقا هم خیلی این را تکریم کردند؛ فرمودند: خیلی موضوع خوبی است و شما این موضوع شهید و شهادت را از تریبون مجلس به دنیا منتقل کنید و خیلی خوب است که با نام شهید و شهادت در مجلس دور هم هستید.

فراکسیون حمایت از مخترعان و نخبگان دانش بنیان و این بحثی که حمایت از دانش بنیان‌ها موجود است در

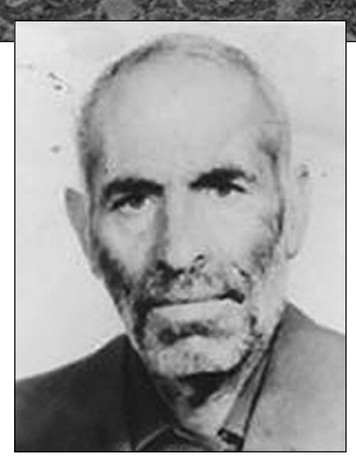

پایگاه نماز جمعه است که می‌تواند گره‌ها را باز کند و مسئول یا نماینده باید در آنجا باشند که البته نه فقط برای حضور در صف اول، بلکه برای حضور در جمع مردم وبرای گره‌گشایی که همه این حضور و اقدامات بنده هم به‌خاطر نگاه دینی بود که به مسئولیتم داشتم.

اما الان! باید بگویم که دوستان نماینده ما دارند تلاش زیادی می‌کنند و زحمت زیادی می‌کشند؛ چه در دوره دهم و چه در این دوره، منتها باید عرض کنم بحثی که است؛ به گفته دست‌اندرکاران موجود، بحث قرآن خیلی کم رنگ شده و آن توجه لازم موجود نیست؛ در حالی‌که مصوبات در این حوزه خیلی به سختی به دست آمده بود و همه دوستان می‌دانند که یک مصوبه گرفتن ماه‌ها به طول می‌کشد و صدها ساعت رایزنی می‌خواست و این نبود که اگر همه ارادت به قرآن دارند مصوبات قرآنی به راحتی به دست بیاید؛ و بالاخره قرآن به بنده منت گذاشته بود و من پیگیر مصوبات قرآنی بودم اما الان این‌گونه نیست؛ نمونه‌اش این است که دو نفر از نمایندگان مجلس که عضو شورای توسعه هم هستند تقریبا همیشه غایبند؛ در حالی‌که باید در مجلس حضور داشته باشند و نظارت کنند و حساب کشی کنند از بقیه اعضاء، از پنج وزیر از دو معاون رئیس جمهور، از رؤسای سازمان‌ها و نهادهای مربوطه؛ و اگر این کارها به‌خوبی انجام می‌گرفت الان دانشگاه ما دانشگاه قرآنی می‌شد، نه فقط صرفا روخوانی و روان‌خوانی، بلکه نگرش عوض می‌شد و بقیه کارهای ما هم همین‌طور، و دفاع مقدس هم به همین نحو در مجلس مورد توجه است که گاهی مصوبات خوب و گاهی اصلا مصوبه‌ای نیست.

با این توضیحات انتخابات پایان سال را چگونه می‌بینید؟

بستگی به عملکرد دولت و مجلس دارد و اطلاع‌رسانی خوب. ما گاهی اوقات کارخوب می‌کنیم ولی اطلاع‌رسانی ما خوب نیست و دشمن ما به فرمایش حضرت آقا مهندسی خوبی دارد که به آنها باید احسنت گفت؛ و از یک طرف دیگر دشمن برنامه دارد و هزینه می‌کند و بودجه اختصاص می‌دهد و خوب هم اطلاع‌رسانی می‌کند که بیش از آنچه که کار کند یک کار و اقدام کوچک واندک را اطلاع‌رسانی می‌کند و کار را می‌گذارد زیر ذره بین و به انحاء مختلف و به مخاطبین مختلف به نحوی که بتواند آنها را جذب کند به آنها اطلاعات می‌رساند؛ ولی ما متاسفانه از این جهت ضعف داریم و اقدامات دولت و مجلس یا قوه قضائیه را طوری که مخاطب بتواند آن را بفهمد و درک کند و با تمام وجود احساس کند نمی‌توانیم اطلاع‌رسانی کنیم.

اگر از یک سری خطاها و تصمیمات لحظه‌ای و ناپخته و عزل و نصب‌های غیر عادلانه و غیر حکیمانه دست بکشیم و پرهیز کنیم و مقداری مشورت عقلا و حکما را بیشتر داشته باشیم اوضاع بهتر خواهد شد؛ بنا نیست همه مسئولیت داشته باشند ولی بالاخره هر انسان عاقلی از مشورت عقلا و حکما به نفع خودش استفاه می‌کند و خیلی افراد هستند که شاید حتی خیلی هم همراه با نظام نباشند اما بدون هیچ چشم داشتی حاضر هستند تجربیات موفق خودشان را در اختیار بگذارند و اگر از اینها استفاده شود امید است که تا حدودی مردم به این سمت بیایند؛ اما اگر که به خوبی استفاده نکنیم هر صدایی که بتواند مطالبات مردم را بگوید و برای آن راهکار بدهد و به آنها توجه کند؛ می‌تواند پرچم را در انتخابات بالا بگیرد.

مابین صحبت‌های شما نکته‌ای بود که قابل توجه است و آن این بود که مطرح کردید امید است که مردم به این سمت بیایند؛ وضعیت جامعه را چگونه ارزیابی می‌کنید که تعبیر از امید برای حضور مردم دارید؟

ببینید یک نماینده می‌آید و می‌گوید که تعدادی نماینده ماشین گرفتند؛ یا نماینده دیگری موضوعات دیگری را مطرح می‌کند؛ با این شرایط مسلم است که در جامعه چه اتفاقات و دیدگاه‌های ظاهر می‌شود.

با توجه به تاکید مجلس یازدهم و شعار اکثر نمایندگان پیش از انتخابات بر شفافیت آرا که با چالش‌ها و اما و اگرهایی مواجه شد آیا مردم اعتماد لازم را خواهند داشت و فکر نمی‌کنید این یک نقطه ضعف بزرگ محسوب خواهد شد.

به هر حال این هم منافع و مَضار خودش را دارد.

موضوع سامانه شفافیت آرا نمایندگان به‌صورت داوطلبانه در زمان کمتر از یک‌سال مانده به انتخابات هم از پرسش‌های مردم است که چرا در آستانه انتخابات نمایندگانی که با شعار شفافیت آرا آمده بودند بعد از سه سال هنوز تکلیفش مشخص نیست و رفتارهای متناقض دارند؟

این بحث و مشابه به آن، متاسفانه موجود است که گاهی مشاهده می‌شود نماینده‌ای کارت توزیع می‌کند و یا نماینده دیگری صحبت فولاد مبارکه را می‌کند؛ گاهی اوقات مصاحبه نیم دقیقه‌ای یک نماینده آسیبی می‌زند که همه خانواده آسیب می‌بینند و در حقیقت یک کشتی است که اگر سوراخ شود همه غرق خواهند شد و دشمن هم دقیقا دنبال همین موارد است و به اصطلاح امکان دارد پوست موز زیر پای نماینده یا مدیر و یا وزیر بیندازد؛ در حالی‌که نماینده باید دارای توان بالایی باشد و بصیرت داشته باشد که سُر نخورد و متاسفانه ما از این تلفات کم نداریم و بعضی از نمایندگان که تجربه نمایندگی نداشتند گاهی اتفاقاتی را رقم می‌زنند و این خطرها بالاخره موجود است و حوزه‌های انتخابیه کوچک‌تر کاملا زیر ذره بین مردم قراردارند و نماینده‌ای که در سال آخر، کارت توزیع می‌کند و یا شام و ناهار می‌دهد و یا نطق‌های آتشین در مجلس می‌کند و یا در سال آخر مرتب در حوزه انتخابیه پیدا می‌شود به هر حال از سوی مردم قضاوت می‌شود

من یادم هست که روزجمعه‌ای که انتخابات بود صبح شنبه اش در حوزه انتخابیه بودم و شخصی گفت که برای رای آمدی و گفتم نه خیر، رأی‌گیری دیروز بود و من امرو